



# مطالعة معارف بهائی

شماره ۱۰

## دیباچہ

ابوالفضل محمد بن محمد رضا گلپایگانی

ابوالفضائل

۱۵۲ بدیع - ۱۹۹۶ میلادی

شماره بین المللی کتاب ۵-۱۴-۱۹۶۱۹۳-۱

مؤسسه معارف بهائی - دانداس، کانادا

## مقدمه ناشر

از حضرت ابوالفضائل گلپایگانی رساله مختصری به جا مانده که در معرفی آن جناب روح الله مهرباخانی شرحی جامع مرقوم فرموده‌اند. آن شرح و متن رساله مزبور بعد از این مقدمه به طبع رسیده و مورد مطالعه خوانندگان گرامی قرار خواهد گرفت.

در باره نشر این رساله یکی دو نکته مختصر ذیل را باید خاطر نشان نمود:

در تسوید دقیق رساله حضرت ابوالفضائل نهایت کوشش به عمل آمده تا آنچه ایشان مرقوم نموده‌اند عیناً ماشین نویسی شود. جناب ابوالفضائل فقره‌ای از کتاب البیان و التبیان اثر ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ را به صورت پاورقی در رساله خود مرقوم فرموده‌اند که فقره مزبور در این طبع رساله نقل گردیده‌است. در مواردی چند توضیح و تزئید چند نکته مفید تشخیص داده شد. این نکات که از ناشر رساله می‌باشد تحت شماره یک تا سیزده به انتهای رساله افزوده شده‌است.

جای مسرت و فیر است که اکنون اثر دیگری از حضرت  
ابوالفضائل گلپایگانی به دست طبع سپرده می شود و در  
اختیار علاقمندان قرار می گیرد.

مؤسسه معارف بهائی

## توضیحاتی بر یک دیباچه بقلم جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی

در ضمن مدارک و اوراق تاریخی محفوظ در دائرة محفوظه آثار امری معهد اعلی در ارض اقدس اثری در هجده صفحه بانشاء جناب ابوالفضائل ولی نه به خط ایشان موجود است که حضرتش آنرا در طی همان اثر «دیباچه» کتابی میخواند که میبایست شامل یک مقدمه و چند مقاله می بوده باشد. از قرائن چنین بر می آید که این دیباچه مربوط به کتابی است که در بین آثار ابوالفضائل موجود بوده و هرچند مؤلف اسمی بر آن ننهاده دوستان آنرا «ردّ الردود» خوانده اند. چون آن کتاب شامل جوابی بوده که آن نفس مکرّم به نفوسی که بر کتاب فرائد ردّ نوشته بوده اند داده است. کتاب فرائد که در سال ۱۳۱۵ ه. ق. تألیف و نشر شد اثری عجیب در جوامع اسلامی آن زمان نمود چه که یک دانشمند بهائی در کتابی با قلم سحر و مؤید به شدیدالقوی نه تنها جواب ردود شیخ الاسلام قفقاز را داده بود بلکه به مقابله همه علماء رفته، پرده از خرافات و حیل هزارساله آنها برداشته، اصول ابنیه

کهن ساخته و پرداخته آنها را متزلزل ساخته و در مضمار ادله و برهان همه آنها را از سنی و شیعه به مبارزه طلبیده بود. کسی که مخاطب جناب ابوالفضائل در این کتاب بود، یعنی شیخ الاسلام قفقاز، اول سعی نمود که کتاب فرائد منتشر نشود\* و یا این که تمام مخارج طبع آن را پرداخته تمام مجلدات آن را یکجا بخرد و چون نتیجه‌ای ندید در طی چند سال بعد که زنده بود سکوت اختیار نمود و مصلحت را

---

\* — مرحوم میرزا منیر نبیلزاده در کتاب «مآثر المنیر» که سفرنامه ایشان است چنین نوشته‌اند:

«در تفلیس با حضرات باقراف‌های میلانی و سایر اجبای الهی ملاقات میشود. کتاب فرائد که از آثار قلمیّه جناب مبلغ فاضل امرالله آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی است که تازه طبع و نشر شده یک جلد بدست فاضل سنی مسلمین رسیده، آن فاضل سنی برای توهین و سرزنش شیخ الاسلام معهود قفقاز که در تفلیس است داده. شیخ الاسلام بواسطه احمدا فها بنده را طلبیده رفتم. بعد از مذاکرات زیاد خواهش نمود که مخارج طبع فرائد را میدهم یا اینکه این کتابرا هرچه هست می‌خرم منتشر نشود، جواب به او دادم تیری که از شست گذشته به کمان برنمی‌گردد و کاش وقت نوشتن ردّیه فکر آتیه را کرده بودید.

(زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی صفحه ۳۹۸)

در خاموشی دید و در جواب معترضین از علمای سنی به جمله «من سنگی بدرختی بارور انداختم و میوه آن فرو ریخت» تفوه کرد. ولی علمای دیگر در اطراف ایران تحت فشار مریدان خود و مسلمینی که فرائد را خوانده از آنها جواب می‌خواستند سعی نمودند تا کتبی در ردّ مطالب فرائد بنگارند و آنها را در اطراف ایران و عراق منتشر سازند. نگارنده در کتاب «زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی»، در صفحات ۴۰۰ تا ۴۱۰، به عده‌ای از این کتب و نام مؤلفین و مندرجات آنها اشاره نموده است. وقتی جناب ابوالفضائل از سفر امریکا در سال ۱۹۰۴ (۱۳۲۲ هـ. ق.) مراجعت نمود بتدریج بعضی از این کتب بدستش رسید و بیش از همه کتاب «شمس‌المضیئه» تألیف حاجی محمدخان کرمانی رهبر شیخیّه و فرزند حاجی محمد کریم خان خصم‌الدّ امرالله نظر او را جلب کرد و وقت تشرف در حیفا از مرکز امر اجازه تحریر جواب نموده و بعد از رفتن به مصر این کتب ردّیه را جمع و شروع به تحریر جواب نمود. ولی این کتاب با آنکه مقدار زیادی از آن تحریر شده بود باتمام نرسید. بعد از صعود ابوالفضائل از کتاب ردّ‌الردود آنچه نوشته شده بود بارض اقدس ارسال گشته و از آنجا برای اتمام کتاب جواب پروفیسور براون بعشق آباد

فرستاده شده و در آنجا در ضمن آثار دیگر معدوم یا مفقود شد.

نگارنده به دو تن از نفوسی که کتاب ردة الرّدود را دیده بودند دسترسی یافت و از آنها در باره مندرجات آن کسب اطلاع کرد. یکی جناب میرزا محمدخان پرتوی از احبّای مطلع و دانشمند بود و دیگری حکیم و مورخ نامدار جناب عزیزالله سلیمانی.

جناب پرتوی از دو کتاب نام بردند یکی از آنها بقول ایشان جواب حاجی محمدخان کرمانی بود که در حدود دویست صفحه آن مرقوم بوده و ناتمام مانده بوده است. مشارالیه اظهار می کردند که از طرف محفل روحانی عشق آباد مأمور مطالعه آثار باقیة ابوالفضائل می شوند و این کتاب را در ضمن آن آثار می بینند.

کتاب دیگر را جناب پرتوی «رّة الرّدود» می خواندند و می گفتند آن کتاب خیلی بزرگ بنیاد گذارده شده بود و شاید اگر عمر جنابش وفا می کرد به چند جلد بالغ می شد و نیز می گفتند که چند صد صفحه اول کتاب که نوشته شده بود فقط مقدمه ای بود در بیان ادّعای جمال مبارک. بنده روی این اظهارات جناب پرتوی در کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل

(صفحه‌های ۴۳۲ و ۴۳۳) از دو کتاب نام برده‌ام یکی «جواب اثیم ابن اثیم» و دیگری «ردّ الردود». حال با ملاحظه این دیباچه می‌بینم که این هردو کتاب یک کتاب بوده است که یا جناب پرتوی بعد از گذشت زمان بعثت فراموشی آن را دو کتاب خوانده و یا این عبد نگارنده در درج بیانات آن مرحوم اشتباه کرده‌ام.

اما جناب سلیمانی در نامه‌ای که باستفسار بنده مرقوم فرموده‌اند چنین نوشته‌اند:

«کتاب ردّ الردود کتابی است در جواب کسانی که ردّ بر فرآید نوشته‌اند و آنها عبارت از یک عدّه آخوند شیعه‌اند که حضرت ابوالفضائل در همان کتاب نام و لقب مضحک و موهن هریک را که بهمان القاب نزد اهل ولایت خود معروف بوده‌اند یاد کرده‌اند. آن کتاب را هم بنده از محفل مقدّس روحانی عشق‌آباد گرفته و تماماً خوانده‌ام نسخه‌اش خطّی (نسخ) و می‌گفتند بخط علامه مؤلف است حجم آن بالتقریب باندازه نصف فرآید بود و مطالبش نفیس و بدیع و از جمله شرح مفصّل در تعریف تاریخ و اختلاف غرض از تدوین آن در نظر اهل شرق و غرب. یعنی قید شده بود که یونانیان بکدام نظر بتاریخ ناظرند و از تدوین آن چه غایتی منظور دارند و



اهل شرق بکدام ملاحظه بنگارش تاریخ همت می گمارند. و گویا آن مرد جلیل در نظر داشته است که چندین مجلد این کتاب را بنگارد و چنانکه ابن خلدون مغربی بر تاریخ مشهور خود مقدمه ای بزرگ نوشته است، ایشان هم می خواسته اند بر همان روش در حل مسائل دینی و جواب کلّ اعتراضات ملل و نحل خصوصاً قوم شیعه این کتاب را به اتمام برسانند. اینست که آنچه نوشته اند در مقدمه است و ناتمام و اگرچه آن کتاب بزبان فارسی تألیف شده ولکن در بعضی از مواضع قلم سریع و سلیس ایشان از انشای فارسی ملیح به عربی فصیح گرائیده و چند ورق پی در پی بلغت فصیحی نگاشته شده ... دیگر آنکه نام این کتاب هنوز از طرف مؤلف تعیین نشده بود و (ردّ الردود) اسمی است که احباب به لحاظ محتویات کتاب بر آن نهاده اند».

این دیباچه که در محفظة آثار امری ارض اقدس موجود است مطالب آن با اظهارات جناب سلیمانی مطابقت دارد.

اما از خود ابوالفضائل نامه ای در دست است بتاریخ

ذی قعدة ۱۳۳۰ هـ ق که در آن چنین می نویسد:

«آن حضرت نیز مطلع و شاهدید که از کلّ خواهش و رجا نمودم که منزل فانی را به غیر احبّا نشان ندهید زیرا مقصد

از اقامت در بیروت اینست که بلکه با تمام کتاب ردّ اثیم ابن  
اثیم موفق شوم و اگر مساعدی یابم بعد از اتمام کتاب عازم  
ایران گردم». و نیز جنابش در این دیباچه که در دست است  
می‌نویسد:

«... در سنه ۱۳۲۲ هجریه از اقطار غرب به ممالک شرقیه  
عودت نمود و در مدینه منوره عکا به تلثیم آستان مبارک  
مشرف شد، روزی در محضر اقدس ذکر همین کتاب شمس  
مضینه معروض گشت، از ساحت اقدس امر مبارک صدور  
یافت که این عبد جواب کتاب او را مرقوم دارد و شبهات و  
تشکیکات واهیة بارده او را به شهب ثاقبه براهین واضحه  
باطل و زائل نماید و به این موجب چون کاتب این سطور از  
سوریه به مصر توجه نمود و در مدینه قاهره مقیم شد و کتب  
مذکوره را متدرجاً بدست آورد...»

کتبی را که در این دیباچه از آنها نام برده‌اند عبارتند از  
شمس المضینه، هدیه المهدویه، منهاج الطالبین و کشف الظلمة.  
بنده در کتاب تاریخ زندگانی حضرتش کتب دیگری را علاوه بر  
اینها که عبارتند از اسرارالعقائد، احقاق الحق لحجة ابن  
الحسن، مرآت العارفين و حق المبين نام برده‌ام و جناب  
ابوالفضائل ممکن است آنها را نیز در دست داشته‌اند. بجز

مرآت العارفين و حقّ المبین که در سالهای بعد تحریر شده‌اند. آنچه باعث تعجّب است اینست که بحسب یکی از دو نوشته بالای جناب ابوالفضائل شروع کار تحریر کتاب در سال ۱۳۲۲ بوده و در سال ۱۳۳۰ طبق نوشته دیگر هنوز این کار ادامه داشته و بالاخره ناتمام مانده است. شاید بتوان مریضی متوالی و مداوم آن نفس جلیل و اقدام بتحریر کتاب جواب پرفسور براون را از جمله آن علل محسوب داشت.

روح الله مهرباخانی

## بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانك اللهم يا من لا تدرك ذاته الابصار و لا تصل الى  
حقائق اسمائه و صفاته ادق الانظار و لا تقرب الى ساحة قدسه  
ملفقات اوهام الفلاسفة فى غمرات الافكار و لا تطير الى  
فضاء سماء معرفته طيور افئدة المقرّبين الآ بقوادم عنايته و  
خوافى تأييداته فى عوالم الاسرار فاحمدك حمداً يتعطر به  
مشام الاصفياء و ينتشر طيب نفحاته بين الارض و السماء و  
يفوح شذا خلوصه فى جميع الاقطار و الانحاء و اوشح مثانى  
الحمد و الثناء بالتحية على مركز دائرة الصفات و الاسماء و  
مطلع الانوار الفائضة على قلوب البررة و الاصفياء خاتم  
الدهور المخصوصة بالبشائر و الانباء و فاتح العصور المشرقة  
بانوار المشاهدة و اللقاء وجه الله الابهى و جماله الانور الاسنى  
و مظهر امره العلى الاعلى تعالت و تنزهت و تقدست ساحة  
المقدسة عن كل مدح و ثناء و وصف و اطراء الا ما وصف  
ذاته بذاته على السنة الاصفياء و آيات الاولياء ربنا فاغفرلنا  
ذنوبنا و استر علينا عيوبنا و هب لنا من لدنك قوةً و سروراً  
و روحاً و راحةً و حبوراً لنتوجه بقلب طاهر الى مشرق انوارك  
و مطلع آثارك و مستودع حكمك و اسرارك افقك الابهى و

مركز عهدك الاسمى سرالله الاعظم و الفرع المبارك الاقدس  
الاقوم و البحر الخضم الفائض بامواجه على اعلام الامم النور  
المبين و الطور الشامخ المتين و الراية الخافقة بنصرالله بين  
السموات و الارضين حضرت عبدالبهاء و بهاء من فى ملكوت  
الانشاء لازالت رايات آياته خافقة بالنصر بين الارض و السماء  
فانصر اللهم اوليائه و عزز بنصرك اجبائه و بارك بفضلك  
منتخبه و اصفياه و طهر اللهم بفيضك قلوبهم من رجس  
البغض و العدوان و ازل بقدرتك عن ضمائرهم صداء الغلّ و  
الكفران و اهدهم جميعاً الى شطر امرك القويم و قربهم بلطفك  
الى شاطئ بحر غفرانك القديم انك انت الكريم و انك انت  
الرحمن الرحيم ثم صلّ و سلمّ وزد و بارك على اصفياك و  
اودائك و منتجبيك و اولياك الدعاة الى دينك و الهداة  
الى صراطك المستقيم و الادلاء فى الليل المظلم البهيم سيما  
خاتم النبيين و سيد المرسلين و الحقيقة الجامعة المتعالية  
عن ادراكات الاولين و الاخرين صاحب المقام المحمود و الورد  
المورود و الظلّ الممدود و الحجة البالغة على كلّ شاهد و  
مشهود محمّد صلوات الله و سلامه عليه واله ما تغرّدت طيور  
القدس باناشيد الحمد فى الفردوس الموعود.

بعد الحمد و الثناء كاتب اين اوراق عبد مركز ميثاق ربّانى

ابوالفضل بن محمد رضا گلپایگانی ائده الله تعالى على نشر روابط الوفاق بين العالم الانساني معروض مى دارد كه چون در سال ۱۳۱۵ هجرى به امر حضرت مولى الورى روح العالمين له الفداء كتاب فرائد در جواب شبهات مرحوم شيخ الاسلام مملكت قوقاس تأليف يافت و سپس در اواخر سنة ۱۳۱۸ هجرية بامر مبارك عازم مسافرت به بلاد غرب گشت و سالى چند در آن ممالك قصيه به نشر نفحات قدسيه قيام و اقدام نمود پس از عود از آن بلاد معلوم شد كه نفوذ كلمة الله در شرق و غرب اثرى غريب در قلوب اعداء الله نموده و از لهيب بغض و حسد نارى جانسوز در سراپاي وجود مكذبين يوم الدين افروخته است لذا جمعى از متفقهة آن بلاد در مقام نشر شبهات بر آمده كتبى چند در رة امرالله و اغواى خلق الله تأليف نموده و مطبوع و منتشر داشته اند، از قبيل كتاب هدية المهدوية كه جناب حاجى ملاعلى اصغر اردكاني يزدي ملقب به مجد العلماء به اسم رة كتاب فرائد تأليف نموده است (۱) و از خصوصيات اين كتاب اينست كه مؤلف او در غايت جرأت و شجاعت بساختن دروغ و جعل عبارات مختلقه و انتساب آن باهل بهاء مبادرت نموده چنانكه ان شاء الله تعالى عين عبارات او در موضع خود مندرج

خواهد شد و به نظر اهل فضل خواهد رسید. و از قبیل کتاب اسرار العقائد که سید ابوطالب نامی شیرازی در ردّ امرالله در دو جزء تألیف نموده و مطبوع و منتشر داشته است (۲) و این سید بلسان اهل شیراز بسید کُتل خرسی معروف و ممتاز است و اگرچه ذکر این لقب به حکم آیه کریمه «و لا تنابزوا باللقاب» (۳) خارج از سمات اولی الالباب است لکن چون نفسی محمول است اگر کاتب او را به لقب ذکر نماید البتّه نزد اهل تألیف محمول بر غرض نگردد.

و از این دو عجیب تر و مضحک تر دو کتاب است یکی بزبان فارسی مستوی به منهاج الطالبین (۴) و دیگری کشف الظلمه بلسان عربی که حاجی حسینقلی نامی ارمنی جدیدالاسلام به مساعده علمای بغداد و کاظمین در ردّ شریعه بهائیه تألیف نموده و طبع و نشر کرده است (۵).

و واسطه العقد و جوهر فرد جمع کتب ردّیه کتابی است که جناب محمّد خان پسر مرحوم حاجی کریمخان کرمانی که یکی از کبار مکذّبین یوم الدّین بل نایب احدّه و خصم الدّ امر حضرت ربّ العالمین بود در ردّ مقاله اولی از کتاب فراند نگاشته و بگمان اینکه همه چیز بحرف تمام می شود پس از استخاره و غمض عین و توجّه تام به آسمان نام آنرا شمس

مضیئه گذاشته که شاید فخامت اسم ساطر سخافت مستی گردد و نباهت لفظ تدارک رکاکت معنی کند (۶) بیچاره غافل ماند که تیرگی زنگی به اسم الماس و یا کافور مستور نماند و پیر فرتوت ممقوت بتزنین بلؤلؤ و یاقوت محبوب و مطلوب نگرده. سعدی نیکو فرموده:

«زشت باشد دبیقی و دیبا که بود بر عروس نازیبا» (۷)

و خلاصة القول پس از آن که کاتب این اجزاء به امر حضرت مولی‌الوری در سنه ۱۳۲۲ هجریه از اقطار غرب به ممالک شرقیه عودت نمود و در مدینه منوره عکا به تلثیم آستان مبارک مشرف شد، روزی در محضر اقدس ذکر همین کتاب شمس مضیئه معروض گشت، از ساحت اقدس امر مبارک صدور یافت که این عبد جواب کتاب او را مرقوم دارد و شبهات و تشکیکات واهیة بارده او را به شهب ثاقبه براهین واضحه باطل و زائل نماید و باین موجب چون کاتب این سطور از سوریه به مصر توجه نمود و در مدینه قاهره مقیم شد و کتب مذکوره را متدرجاً بدست آورد نخست بدقت در سراپای کتاب شمس مضیئه تدبیر و تعمق کرد، در غایت وضوح مشاهده نمود که کتاب مزبور بدون مبالغه و اغراق قاروره‌ای است مملو از لعن و سب و کذب و افترا بل قراره‌ای



نباشته از تصحیف و تحریف و شبهات امم اول، برآستی اگر عبارات لعن و سبّ از آن برداشته شود و جمل مکرره بی معنی از قبیل انصاف بده، و درست بفهم، و حواس خود را جمع کن، (\*) و امثالها از آن ساقط گردد البته دو ثلث این کتاب شمس مزیئه از میان برود و آنچه باقی ماند اوراقی چند مشحون از مطالب وهمیه و قصص خرافیه و روایات ضعیفه و حیل و تزویرات سخیفه و مختلقات اهل هوی و تهمت و کذب و افتتری آن هم بعباراتی در غایت انحطاط و پستی و نظم و ترتیبی در نهایت رکاکت و سستی چنانکه ان شاء الله تعالی عین عبارات او بقدر لزوم مرقوم گردد و صحّت آنچه عرض شد در انجمن عالم ظاهر و هویدا شود.

و شگفت در این است که با اینکه در فرائد واضح و

مبرهن گشته است که این شبهات که امروز اعداء الله در ردّ (\*) جاء فی البیان و التّبیین للجاحظ ان صاحبه «قال : قلت للعتّابی: ما البلاغة؟ قال: کلّ مَنْ أفهمک حاجته من غیر اعاده و لا حُسبة و لا استعانة فهو بلیغ ... فقلت له: قد عرفت الاعادة و الحسبة، فما الاستعانة؟ قال: أما ترّاه اذا تحدّثَ قال عند مقاطع کلامه: یا هَناهُ و یا هذا، و یا هیه، و اسمعُ منی و استمعُ الیّ، و افهمُ عنی، أوّلت تفهم أوّلت تعقل. فهذا کلّه و ما أشبهه عیّ و فساد» (البیان و التّبیین، طبع بیروت، ۱۹۹۰ م، ج ۱، ص ۱۱۳).

امرالله بآن متمسک اند عیناً شبهاتی است که امم اولی در  
 ردة انبیاء و اصفیاء تلفیق نموده اند و بالخصوص اعداء دین  
 مبین در ردة حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و اله  
 الطاهرین بآن تمسک جسته و در کتب خود مدوّن داشته اند  
 معذک مؤلف شمس مزیئه بتلفیق عین این شبهات افتخارها  
 نموده و از مریدین خود خواهش کرده است که قدر او را بدانند  
 و او را فراموش ننمایند و زحمات او را پیوسته مذکور دارند  
 عجا من ابن البشر کیف یجهل مقامه و ینسی هوانه و لم  
 یدر ما عامل الله به فی ما غبر امثاله و اقرانه، این الذباب  
 من مطار العقاب و این الهمج الهامج فی مجال الباز الاشهب  
 النّهاب، این الشیطان من الرّحمن و این الابلیس من الانسان و  
 این المهرب لمن کان یأبى الدّخول فی سفینة نوح من امواج  
 الطّوفان این النّمرد اللّئیم فی معرض ابراهیم و این سحر  
 السّحرة تلقاء اعجاز الکلیم این الیهود من المسیح الموعود و  
 این ابی الجهل المخذول من صاحب المقام المحمود، این ابن  
 ابی سفیان من المنصوص بولاية الرّحمان و این نطف السکاری  
 فی ارحام القیان من ائمة الهدی ورثة القرآن این الظّلمة من  
 النّور و این القطرة من البحر المسجور کلاً انّ القوم مغمورون  
 فی غمرات النّوم منصعقون من قوارع الیوم فذرهم ینقلبوا علی

مراقد الامال و يتمرغوا فى وهاد الضلال حتى تنكشف لهم  
بوادر الاجال و يظهر لهم ما كسبته ايديهم من مساوى الاعمال  
ان ربك شديد المحال.

ای کاش طیری از طیور مغرّده جنّات ایران از قبل این عبد  
خدمت آقایان یزد و کرمان معروض میداشت که ای آقایان  
عظام و سادۀ فخام طاشت سهامکم و ساءت ظنونکم و  
اوهامکم ضلّت احلامکم و زلّت اقدامکم هیئات هیئات هرگز  
آفتاب جهانتاب بحجاب سحاب محجوب نگرده و سیل منحدر  
از جبال شاهقه بمشتی گل از جریان باز نایستد بلعن و سبّ،  
امر الهی از غلبه و نفوذ ممنوع نشود و به تحریف و  
تصحیف آیات و بشارات قضاء الله تغییر نپذیرد و بساختن  
کلمات مجعوله و نسبت دادن آن بمظاهر امرالله انوار شمس  
کلمات الهیه محجوب نماید اگر حقایق بشارات انبیاء بتعزیز و  
تزویر تغییر پذیر بود هرگز جبرئیل به تنزیل آن پر نمی گشود  
و خاتم انبیاء و سید اصفیاء به تبیین و ترتیل آن لب  
نمیگشاد و به وساطت صحف منشوره و کتب مسطوره در  
مشارق و مغارب ارض منتشر نمیگشت نه اعور سفیانی  
به پرگوئی مشتبه شود و نه وادی یابس، او جنوب ایران که  
مرکز ایالت سجستان و موعده ظهور دجال اعور است محو و

زائل گردد هرگز مقصود از شجره ملعونه فی القرآن  
بخاطرخواهی خان کرمان تغییر و تبدیل نپذیرد و مقصود  
حیّ قدیم از آیه مبارکه «ذق انک انت العزیز الکریم» (۸)  
برای دلخوشی ائیم لئیم و نجل جلیلش خان (عظم رمیم)  
(عبارتی است که در بعض کتب از خودش تعبیر نموده)  
مجهول نماند.

هی التقادیر کم عزت ذوی اهل وفا جاتهم بامر غیر منتظر  
ولکن مثل این عبد و مرحوم شیخ اولاً و ابتلای معارضین  
تازه ثانیاً مثل آن شاعر فصیح عرب است که فرموده:  
دعوت علی عمرو فلما فقدته و ضربت اقواماً بکیت علی عمرو  
زیرا این عبد که مراتب تزویر و تصحیف و حیل و تحریف  
محمد خان و تجرّی بر اختلاق و کذب و افترا و جعل حاجی  
ملاً علی اصغر مجد الاسلام را ندیده بود از سستی و رکاکت  
عبارات مرحوم شیخ الاسلام و انحطاط علوم و معارف در  
سلسله فقهای عظام حیرت مینمود و بر اسف و حیرت  
می افزود ولکن چون این دو کتاب شمس مضینه و هدیه  
المهدویه وصول یافت و بر محتویات آن اطلاع حاصل شد  
بی اختیار بشعر مذکور تمثیل نمود و بکلمه مشهوره رحم الله  
النباش الاول لب گشود چه هرگز این عبارت و ضعف عقل در

مرحوم شیخ الاسلام مشاهده نشد که بدروغ عبارتی را بسازد و به کتاب مطبوع منتشر نسبت دهد و مثل مشهور معروف دهل زدن در زیر گلیم را محقق و مشهود سازد ولکن جناب حاجی ملاعلی اصغر مجدالاسلام به این امر قیام فرمودند و باین جسارت خارق العاده موجب عزت علمای اعلام گشتند بلی در ازمنه سابقه که صناعت طبع کتب موجود نبود و بدست آوردن کتاب صعوبتی داشت بعضی ضعیف العقول را شدت عداوت و غلبه حماقت بر این داشت که عبارتی بدروغ جعل کنند و به خصم خود نسبت دهند معذک پنهان نماید و اکاذیبشان واضح و مفتریاتشان در انجمن جهان واضح و هویدا گشت ولکن هرگز گمان نمیرفت که در این قرن منیر که بسبب صناعت مطابع و تعمیم معارف و ارتباط و اختلاط امم از کافه مذاهب و مشارب بدست آوردن کتب آسان شده و بحث در حقایق و اقوال سهل و آسان گشته است کسی باین حیل موهون آویزد و در پناه جعل و اختلاق گریزد و سیفی قاطع بدست خصم خود دهد و تفصیل این اجمال اینست که چون جناب حاجی ملاعلی اصغر مجدالاسلام ملاحظه نمود و برای العین مشاهده کرد که اکاذیب و مفتریاتی را که حاجی محمدکریم خان سابقاً و نجل وی محمد خان در این زمان در

کتب خود در حق نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی نوشتند کسی متعرض ردّشان نشد و مراتب کذب و افترای ایشان کانه بر اهل جهان بگمان وی مستور و پوشیده ماند این فقره موجب غفلت و جرأت او گشت و یقین نمود که اگر او هم افترائی بسازد و در کتاب خود درج کند البته دروغ او نیز مستور ماند و کسی متعرض او نگردد خاصّه اگر این اکاذیب و مفتریات در مسأله انکار معجزات و خوارق عادات باشد البته موجب قبول طبع عامّه گردد و سبب ترویج کتاب جناب مجدالاسلام شود. باری بدین موجبات جناب حاجی ملاعلی اصغر در غایت جرأت و جسارت قلم گرفته و در صفحه (۱۵۱) کتاب خود هدیه المهدیة مرقوم داشته اند:

«قال المستدلّ البهائی در چند موقع و موضع رؤسای مذهب ما بیان نموده اند که قدرت خداوند بامر محال تعلق نمی گیرد پس معجزه و خارق عادت وجود ندارد» انتهى.

و پس از آنکه بخیال واهی خود بر این عبارتی که خودش ساخته و بدروغ به مستدلّ بهائی نسبت داده است جواب نوشته در سطر ۱۸ از همین صفحه مذکوره نوشته، «... و اینکه رؤساء آنها گفته اند احیاء موتی اسباب علّو مکانت نیست زیرا که آن احیاء طبع هر نامی است بغایت مزخرف و

بی معنی است و هیچ عاقلی بدان تفوه نمی نماید» الی آخر کلامه.

و چون این عبد این عبارات را در کتاب مجدالاسلام مشاهده نمود از تجرّی او بر کذب متعجّب شد زیرا اولاً جمال اقدس ابهی جلّ ذکرة الاعلی در کتاب مستطاب ایقان که زیاده از پنجاه سال است که از قلم اعلی در دارالسلام نازل شده در غایت صراحت نسبت خارق عادت بتربت حضرت سید الشهداء علیه الاف التّحیّة و الثّناء مرقوم فرموده اند قال جلّت عظمته: « ... ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تراب ترشح نموده و به شرافت و غلبه آن دم تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفاء بنده از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن تراب مقدّس را بیقین کامل و معرفت ثابتة راسخه در بیت نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند و این مراتب تأثیرات آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمایم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دین خدا بالمره خارج گشته ...». انتهى (۹).

ملاحظه فرمائید این بیان مبارک جمال اقدس ابهی است در

اثبات صدور خارق عادت از تربت مقدّسه حضرت سیّد الشهداء  
فکیف از خود وجود آن حضرت و یا حضرت خاتم الانبیاء  
علیه التّحیّة و الثّناء معذک حاجی ملاعلی اصغر و یا حاجی  
کریمخان در غایت وقاحت اینگونه عبارات بی اصل را بکذب  
جعل می کنند و بمظهر امرالله نسبت می دهند که بر عوام  
بیچاره مشتبه کنند اهل بهاء منکر معجزاتند غافل که اگر  
در اوایل امر بسبب قلّت نُسخ و عدم نشر الواح مقدّسه به  
استنساخ و طبع ممکن بود که روزی چند این اکاذیب و  
مفتریات پنهان ماند امروز که لااقل کتاب مستطاب ایقان  
چند بار طبع شده و بلسان انگلیسی و فرانسوی ترجمه گشته  
چگونه این مسائل پنهان ماند و این مفتریات سمت قبول یابد  
هیئات هیئات قد قرعت الاسماع و شاعت و ذاعت فی کلّ  
البقاع کله، کلّ سرّ جاوز الاثنین شاع، خاصه مطالب و مسائل  
امری که محلّ مذاکره کلّ امم است و مورد بحث و تحقیق  
جمیع اهل عالم.

به صدق و راستی معروض میدارم وقتی کتاب هدیه المهدویّة  
حاجی ملاعلی اصغر رسید و این عبارات مذکوره در او  
مشاهده شد موجب حیرت این عبد گشت و با یکی از خلّص  
محبّین حاجی کریم خان که به بیاض شعر و کبر سن موصوف



است این مسأله را در میان نهاد که چگونه انسان عاقل باین  
جرات اقدام کند و عبارت بی اصل دروغی را بکتابی که طبع  
شده است و لا اقل دو هزار نسخه آن در عالم موجود و  
منتشر است نسبت دهد؟ وی در جواب گفت: (شاید باشد).  
گفتم این امری ممتنع و مستحیل است چه قطع نظر از اینکه  
من خود مصنف این کتابم و تمام عبارات آنرا بیاد دارم یک  
فصل این کتاب برهان احتجاج بمعجزات است و در این فصل  
صریحاً مذکور است که اهل بهاء در بیت نواب کامران میرزا  
بصراحت اظهار داشتند که شما هر معجزه که میخواهید  
تعیین کنید و اعلان نمائید و توسط پست و یا تلگراف از  
محضر اقدس بطلبید و البتّه حقّ جلّ و عزّ معجزه مطلوبه را  
اظهار فرماید و قدرت خود را بر امتّ ظاهر و مکشوف دارد  
(۱۰).

آیا ممکن است که در محضر اولیای دولت یک جماعتی باین  
صراحت وعده اظهار معجزات دهند و حال آنکه رؤسای ایشان  
معجزات را از جمله ممتنعات و مستحیلات شمرده باشند؟  
باز مجدداً این پیر موی سفید بر تکرار کلام خود اصرار ورزید  
که البتّه جناب مجد الاسلام دروغ ننوشته. شخصی که در  
مجلس حاضر بود و بر مندرجات کتاب فرآند اطلاع وافی

داشت و بر مراتب احتجاج همین مجادل و حاجی مجد الاسلام نیک آگاه بود از اصرار او بر آشفت و گفت من پانصد لیره انگلیسی که معادل زیاده از دو هزار و پانصد تومان پول ایران است میدهم اگر تو این عبارت را در فرآند بیابی و حاضر کنی. چون آن شخص مجادل مجال مغالطه را تنگ دید گفت کی باین نکات ملتفت میشود. کاتب این سطور معروض داشت که بلی همین خیال پیوسته موجب جرأت اهل ضلال گشت که بی محابا بر ساختن دروغ و اختلاق اکاذیب اقدام نمودند و آنرا بگمان واهی خود موجب غلبه بر خصم دانستند. حاجی کریمخان چنانکه از صریح عبارات او مستفاد میشود واثق بود که امر مبارک نقطه اولی جلّ اسمہ الاعلی منقضی شد و گذشت و رفت، اتباع آن حضرت همه کشته شدند و رفتند، که بر فحص از این مطالب قیام نماید؟ و کی در مقام فهمیدن و تمیز دروغ از راست این مسائل اقدام کند؟ و لذا هرچه توانست از دروغ و اکاذیب جعل نمود و در کتب خود مندرج داشت. بیچاره کی گمان مینمود که امر مبارک در غایت سرعت در جمیع اقطار عالم نافذ گردد و مانند اشعه شمس از هر افق طالع گردد. دانشمندان جهان از امر مبارکش فحص نمایند و خورده بینان بخرد خورده دان در جمیع حوادث

و وقایع آن بحث کنند تا راست از دروغ پدید آید و حق از باطل متمایز شود. قطعاً اگر در مختلّه حاجی کریمخان این احتمال خطور نموده بود به اعتقاد کاتب این اوراق به جعل و اختلاق این مفتریات و ثبت آن در کتب و نشر آن در بلاد جسارت ننمیدود چه که جعل و نشر دروغی که به سرعت کذب آن ظاهر شود منافی حزم و دهائی است که وی همواره خود را بآن می ستود ولی چه باید گفت در حق جناب مجدد الاسلام که با آنکه حقّ جلّ و عزّ او را عمری بخشیده که نفوذ کلمه الله را بچشم خود می بیند و غلبه امرالله را در بلاد نائیه بگوش خود می شنود معذک به جعل و اختلاق و نشر اینگونه مفتریات در غایت جرأت اقدام می فرماید. هرچه تفکر نمودم دیدم هیچ نمی توان گفت و هیچ نمی توان نوشت زیرا هیچ عبارتی نتوان یافت که مبین مقدار عقل و کفایت او باشد و بر توضیح مقادیر حُسن سیاست ایشان وفا کند جز آنکه از پیشگاه اقدس حقّ جلّ و عزّ او برای او طلب شفا نمائیم شاید بفضل و رحمت خود او را از این مرض ثقیل شفای عاجل عنایت فرماید و از مستشفای رحمت واسعة عقل کل رشحه درایتی بر او نازل نماید لعلّ بر مراتب مضارّ و منافع خود و قوم خود مطلع و آگاه گردد، انه هو الشافی

الوافی الرّؤف الکریم.

و بالجمله سخن در دیباچه کتاب به اطناب انجامید ولی چاره نبود چه لازم بود که این مطالب ذکر شود تا مردانی که پس از ما به عرصه شهود می آیند و بزیور انصاف آراسته باشند ملاحظه فرمایند که اهل بهاء گرفتار معارضه چگونه اشخاص بوده و بمنظره با چه نفوس مبتلا گشته اند که اقل اوصافشان این بوده است که سم مهلک را دریاق مُخَلّص پنداشته و انتحار بلید را انتصار مفید انگاشته اند. و عجب اینست که جناب مجد الاسلام همه جا در طی کلام از مرحوم شیخ الاسلام بزعم خود دفاع فرموده است و به جوابهای بی معنی که عین مغالطه ظاهره است از آن مرحوم حمایت کرده است و حال آنکه قریب نه سال قبل از ارتحال کتاب فرائد نزد او بود و ابدأ در مقام ردّ و نقض آن بر نیامد چه در غایت وضوح و شهود ملاحظه مینمود که انکار مطالب مندرجه در آن از قبیل انکار امور بدیهیه و معارضه با ادله قطعیّه است لذا سپر انداختن را از قبیل القاء سلاح در میدان کفاح نوعی از نجات و نجاج دانست و عدم تطویل در معارضه با حق را نوعی از اصالت رأی شمرد و در یکی از مجالس اعتراف بعظم فوائد کتاب فرائد نمود زیرا مفتی اهل سنت و جماعت

در تفلیس بنا بر مَثَل مشهور لا لِحَبَّ عَلٰی بِل لِبَغْضِ مَعَاوِيَه همواره از مرحوم شیخ الاسلام شیعی نکوهش و سرزنش میفرمود چنانکه روزی در محفلی فرموده بود (شیخ الاسلام در تألیف این کتاب موجب وهن علمای اسلام شد). چون این خبر به مرحوم شیخ رسید بر آشفت و گفت چه وهنی از من به اسلام رسیده، غایت ما فی الباب اینست من سنگی بدرختی افکندم و میوه از آن ریخت. از این عبارت مرحوم شیخ الاسلام مستفاد توان داشت که تا چه درجه، نظر اعتبار بکتاب فوائد داشته و از آن چه مقدار فائده برده.

بلی امروز روان مرحوم شیخ الاسلام در عالم ارواح همان را گوید که آن شاعر بلیغ در مجلس سلطان در تحسین شخص نادان گفت و خلاصه این حکایت چنین است که شاعری در ستایش سلطان عصر خود قصیده‌ای نظم نمود و مدتی را در تحسین و تنقیح و تلیق و تصحیح آن مصروف داشت و روزی در محضر سلطان در حینی که جماعتی از اهل ادب مجتمع بودند شعر خود را به موقع عرض رسانید و اجازت انشاد یافت. چون شعر اوّل خود را بخواند احدی از مستمعین اظهار احتیاط و بشاشت ننمود و لب بتحسین شعر او نگشود و هکذا تا قصیده بنصف رسید و اثری از مستمعین ظاهر نگردید. در

آن اثناء یکی از حاضرین که به بلاد موصوف بود و به عدم علم و دانش معروف صوت خود را به تمجید او بلند نمود و به گفتن کلمه آفرین آفرین لب گشود. شاعر بیچاره ورق شعر خود را بر زمین زد و با دو مشت بر فرق خود کوفت و گفت والله سکوت اهل دانش چندان بر من گران نیامد که تحسین آن نادان.

و این مَثَل مثال حقی است که عرض شد. در این مدت نه سال که کتاب فرائد نزد مرحوم شیخ بود سببی نداشت در اینکه ردی ننوشت و طعن و طلب دوست و دشمن را بر خود سهل و آسان شمرد جز آنکه به این شدت از خرد بی بهره نبود که عبارت دروغ بسازد و به کتاب مطبوعی که لا اقل دو هزار نسخه آن منتشر است ببندد. و بالجمله چون مقصود از انشاء این کتاب ردّ شبهات پسر حاجی کریمخان است که در کتاب شمس مضمیّه مندرج داشته است زیاده از این در اکاذیب و مفتریات حاجی ملّا علی اصغر بسط کلام نمیدهیم و بتألیف اصل کتاب شروع مینمائیم زیرا شبهات و مفتریات مجد الاسلام یزدی و سید ابوطالب شیرازی در طی کتاب خواهد آمد و جواب جمیع را ان شاء الله تعالی بیناً بتفصیل معروض خواهیم داشت. ولکن قبل از شروع عباراتی چند از عبارات

کتاب شمس مضمینه را ذکر میکنیم و از مطالعه کنندگان این کتاب رجای نمایم که آن عبارات را بخاطر نگاهدارند شاید به عون الله تعالی چنان که مراتب کذب و افترای حاجی ملّا علی اصغر مؤلف کتاب هدیه المهدویّه بر ایشان ظاهر شد کذلک مراتب حیل و تزویر پسر حاجی کریمخان مؤلف شمس مضمینه نیز بر ضد انصاف و اعتدالی که ادعا کرده است بتدریج ظاهر گردد و بصائر و ابصار مردمان منصف به تمییز حقّ از باطل و صادق از کاذب منور و مستنیر شود و لیس هذا من فضل الله بعزیز.

و آن عبارات این جمله است که در صفحه هفتم کتاب مطبوع خود نوشته است:

« ... ولی از هر هوشمندی تمنا میکنم که غرض را ترک کند مثل این که خود این ناچیز بالمره ترک غرض را کرده ام بعد از آنکه انسان مقامی را برای خود طمع نکند و مسلّم داند که او خود اهل آن مرتبه نیست و لابد دیگری حامل آن کمال و صاحب آن منزله است و باید سر در قدم او گذارد دیگر جای حسد بردن و غرض پیش گرفتن نیست بر من و تو چه فرق می کند زید صاحب مقام باشد یا عمرو پس از آنکه من نباشم و باید تسلیم دیگری را نمایم هرکس باشد چه فرق بحال

من می کند ...» انتهی.

این نصیحتی نیکوست که انسان باید غرض را ترک کند و به نظر انصاف در مسائل نظر نماید ولی مقصود او نصیحت نیست بل مقصود او خودستایی است تا حسن ظن خلق در حقّ او بیشتر شود و دست او در فریفتن ساده دلان قوی تر گردد زیرا پیوسته رؤسای امم به این حيله خلق را فریفته اند که در حقّ ایشان گمان بی انصافی نمودند و محبت و ولاء ایشان را در قلوب خود ثابت و راسخ داشتند و به قولشان اعتماد کردند، چنانکه در سوره اعراف نازل شد: «... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (آیات ۲۹ و ۳۰)

یعنی چنانکه در ابتداء شما را تأسیس فرمود در معاد نیز همین گونه عودت خواهید نمود گروهی هدایت یابند و گروهی دیگر سزاوار ضلالت و گمراهی گردند زیرا اینان شیاطین را دوست خود گیرند و خود را مهتدی و راست رو شمرند.

بلی اگر این پیروان و مقلدان گمان بی انصافی در حقّ رؤسای خود می بردند سبب شکّ و تردید ایشان در صدق قول ایشان می شد و حصول شکّ و تردید موجب جدّ و جهد و جستجو و



فحص میگشت و فحص و اجتهاد بحکم آیه کریمه «والذین جاهدوا فینا لنهدیتهم سبلنا» (۱۱) سبب هدایت و رستگاری ایشان می شد. پس اینکه ملل اولی از قبیل نصاری و یهود و زردشتیه و هنود و غیرهم هدایت نشدند سببش این بود که شکی در صدق قول رؤسای خود ننمودند و گمان دون انصاف در باره آنها نبردند و علی العمیا ایشان را صادق القول و راستگوی و حق شناس شمردند و چون در این نکته تدبیر فرمائی دریابی که سبب چیست این شخص می خواهد خود را منصف و صادق به قلم دهد بل انصاف خود را مسلم و ثابت وانمود کند و اگرچه در طی مباحث آتیه انصاف و عدم انصاف او کالشمس فی وسط السماء ظاهر و هویدا خواهد شد معذک در این مقام عبارتی دیگر از کتاب شمس مضمئه او را نقل می نمایم تا سبب استبصار اهل نظر شود و مراتب منصف بودن او خوب واضح گردد و آن عبارت این است که در صفحه ۶۳ در آخر مقدمه همین کتاب نوشته است:

« ... باری چه عرض کنم خداوند حفظ فرماید انسان را از مخالفت آل محمد سلام الله علیهم و همین قدرها در مقدمه کافی است و بعضی مسائل هم مکرر شد به ملاحظاتی یکی اینکه چون کلام مکرر شود خاطر نشان میشود یکی هم اینکه

در هر موقع جهتی از جهات عرض شد اگرچه نوع مسأله یکی باشد مثل اینکه در لزوم اقامه برهان مکرر نوشتیم و در اتیان شرع و کتاب دو سه جا ذکر کردیم و شاید بعد هم بیان بشود از برای اهل سخن و علم حکمت بیان مشتبه نمیشود ولی غیر اهل علم چیزی نمی فهمند بر کسی که فرق قرآن و کتاب این شخص ظاهر نشود تفاوت کلام من با صاحب فراید چطور ظاهر میشود و کیفیت یراعی النبأ من اصمته الصیحة ربط جنات لم یفارقه الخفقان من ابدی صفحته للحق هلك عند جهلة الناس و صلی الله علی محمد و آله حجج الناس» انتهى.

اگرچه در غایت وضوح است که این شخص خواسته است درانجام مقدمه کتاب خود معذرتی از تکرارهای بی فایده همان مقدمه بخواهد ولی غافل ماند که مراتب انصاف را که در غایت تأکید رعایت آنرا شرط نموده و سببش را هم بیان کرده خود بنفسه رعایت نماید چه مقصود او این بود که حسد در قلوب مریدان او راه نیابد و لاکن در این مقام نتوانست حسد خود را مستور دارد زیرا در حینی که مطلقاً از اول کتابش تا این مقام ذکر بل اشارتی ننموده بود از فرق بین کتاب فرائد و کتاب شمس مزیئه، فوراً این جا حسد او مکشوف شد و غرض باطنی او ظهور نمود و بدون ربط و

بدون سابقه فرق ایندو کتاب را بمیان آورد و خوف خود را از ظهور رکاکت و پستی عبارات کتاب شمس مضینه و ضعف و سستی مطالب و معانی آن ظاهر نمود و برای اینکه شاید بحیله و تزویر عصبیت جاهلیّه این مسأله را مستور دارد و به سئآت محبت مذهبیه قبح کتاب خود را پیوشاند به نوشتن این عبارت مبادرت نمود که کسانی که فرق کلمات قرآن و الواح مقدسه این ظهور اعظم را ندانند چگونه فرق میان شمس مضینه و فرائد را بشناسند. بیچاره آنقدر شعور ندارد که همه خوانندگان و مطالعه کنندگان بهائی و یا کریم‌خانی نیستند تا دواعی بغض و محبت ایشان را بطرفی مایل کند و به سبب اغراض مذهبیه حقیقت مجهول ماند. نفوس لاتحصى هستند که نه بهائیند و نه کریم‌خانی بل نفوس کثیره هستند که بسجیه کریمه انصاف آراسته‌اند و از صفت مذموم ظلم و اعتساف پیراسته در هر شیء بنظر عدل تدبّر نمایند و در مطالب بمیزان انصاف تفکر کنند پس این عذر موهونی است که این بیچاره برای ستر قبایح کتاب خود اختراع نمود و عصای سستی که بر آن اعتماد کرد و کذلک معذرت‌هایی که در سبب تکرار مطالب و تطویل عبارات نوشته‌است آن نیز غالباً مقنع و مفید نیست زیرا تکرار مطالب اگرچه از جهتی

موجب رسوخ در ذهن سامع و مطالع است ولکن از جهت دیگر موجب ملالت و کسالت است و سبب انزجار و سئامت و لذا عقلا و اصحاب درایت حدّ وسط را گرفته‌اند و اجتناب از تکرار مملّ و ایجاز مخلّ را مستحسن شمرده‌اند علاوه از اینکه موقع ذکر آنها در مقدمه کتاب نبود آنها بتکرار تا محتاج باعتذار شود از قبیل ظهور شرع جدید و کتاب جدید و بعضی از آن محلّ انکار نبود تا بمجادلت و مناظرت محتاج شود و به بحث و تطویل لزوم یابد از قبیل لزوم اقامه دلیل و برهان چنانکه ان شاء الله تعالی جمیع این مسائل در موقع خود مذکور خواهد شد و حقایق آن واضح و مکشوف خواهد گشت.

و اعجب از همه در این عبارات مذکوره این است پس از آنکه خواسته‌است برای پستی کتاب خود معذرتی بتراشد عبارات فارسی خود را به این کلمات عربیّه ختم نموده‌است و هی هذه :

«و کیف یراعی النّبأة من اصمته الصیحة ربط جنات لم یفارقة الخفقان من ابدی صفحته للحقّ هلک عند جهلة النّاس و صلی الله علی محمد و آله حجج النّاس». ولی ابوالفضل معروض میدارد که اصل این عبارت که در یکی از خطب

امیرالمؤمنین علیه السلام در اوایل نهج البلاغه وارد است به این نهج است،

حيث قال الشريف الرضى و من خطبة له عليه السلام:  
«بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظَّمَاءِ وَ تَسَنَّمْتُمْ ذُرْوَةَ العُلْيَاءِ وَ بِنَا أَفَجَرْتُمْ  
عَنِ السِّرَارِ. وَقَرَّ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الوَاعِيَةَ وَ كَيْفَ يَرَاعَى النَّبَأَ مَنْ  
أصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ؟ رِبَطَ جَنَانٌ لَمْ يُفَارِقَةَ الخَفَقَانَ. مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ  
بِكُمْ عَوَاقِبَ العَدْرِ، وَأَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ المُعْتَرِينَ حَتَّى سَتَرَنِي  
عَنكُمْ جَلْبَابُ الدِّينِ وَ بَصَرَنِيكُمْ صِدْقُ النِّيَّةِ. أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى  
سُنَنِ الحَقِّ فِي جَوَادِ المِضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَ لَا دَلِيلَ وَ تَحْتَفِرُونَ  
وَ لَا تُمِيهُونَ.

اليوم انطقُ لَكُمْ العَجْمَاءَ ذَاتَ البَيَانِ عَزَبَ رَأَى امْرِئِي، تَخَلَّفَ  
عَنِّي مَا شَكَّكَتُ فِي الحَقِّ مُذْ ارِيْتُهُ لَمْ يُوَجِّسْ مُوسَى عَلَيْهِ  
السَّلَامُ خِيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ، بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الجُهَالِ وَ دُولِ  
الضَّلَالِ اليَوْمِ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الحَقِّ وَ البَاطِلِ. مَنْ وَثِقَ بِمَاءِ  
لَمْ يَظْمَأْ» انتهى (١٢).

و پس از ذکر این خطبة شريف رضى رحمة الله عليه بعض عبارات سائر خطب آن حضرت را ذکر می کند تا میرسد به خطبه ای از خطب آن حضرت که در آغاز بیعت بخلافت وارد شده است پس از اینکه آنرا نیز ذکر می کند می فرماید:

« شغل من الجنة و النار امامه ساع سريع نجا، و طالب بطيء رجا، و مقصر في النار هوى. اليمين و الشمال مضلة، و الطريق الوسطى هي الجادة، عليها باقى الكتاب و آثار النبوة، و منها منفذ السنة، و اليها مصير العاقبة، هلك من ادعى، و خاب من افترى. من ابدى صفحته للحق هلك. و كفى بالمرء جهلاً الا يعرف قدره. لا يهلك على التقوى سنخ اصل و لا يظماً عليها زرع قوم. فاستتروا فى بيوتكم، و اصلحوا ذات بينكم، و التوبة من ورائكم، و لا يحمد حامد الا ربه و لا يلم لائم الا نفسه» انتهى (١٣).

و از تأمل در اين دو خطبه مبارکه مستفاد ميشود كه پسر حاجى كريمخان دو عبارت از دو خطبه را برداشته و با يكديگر ملقّ نموده و عبارت «و صلى الله على محمد و آله حجج الناس» و لفظ ناس را در سطر اولين بر آن افزوده و نوشته است و هيچ اشارتى نكرده است بر اينكه اين بيانات مباركه از حضرت امير عليه السلام است براى اينكه عوام آن بلاد از مريدان او گمان كنند كه از خود اوست و افتخار كنند كه بخ بخ آقاى حاضر نوكر آقاى موهوم غير طاهر بر انشاء عبارات بليغه قادر است و در علوم لغت عربيّه ماهر. بيچاره عوام ايران كه از معرفت عربيّت بالكلّ بى بهره اند و هرگز

بیلاذ عرب مسافرت ننموده و با علمای این فنون مخالفت  
نکرده اند از کجا می‌توانند بفهمند که همین عباراتی را که  
انتحال نموده و تلفیق کرده مصحّف و محرّف است و قطع نظر  
از تصحیف و تحریف معانی آن با مطلبی که او در آن تکلم  
مینمود مرتبط نیست تا لامحاله از قسم صناعت اقتباس  
محسوب گردد نه از مقوله کذب و انتحال. و بالجمله این  
است مختصری از مراتب حیل و تزویرات اعداء الله و اعداء  
امناة و اولیانه و اگر مطالعه کنندگان این کتاب عبارات او  
را فراموش نفرمایند در طیّ کتاب بیشتر از این ملتفت علم و  
انصاف او خواهند شد و الله تعالی کفیل لاطهار ما هو  
المستور و کشف ما ستروه فی زوایاء القلوب و طیّات الصدور  
و چون این مقاصد وضوح یافت اکنون در تألیف اصل کتاب  
شروع نمائیم و آنرا در ضمن یک مقدّمه و چند مقاله بانجام  
بریم و نسئل الله تعالی فاتحة المقال ان یحرسنا عن الشبهة و  
یقینا من الزلّة و یشرح صدورنا بروح منه و یفیض علینا  
رحمة من لدنه انه هو ولیّ عباده الثّابتین و ناصر ارقّائه  
المخلصین و الحمد لله ربّ العالمین.

## مآخذ

- ۱ \_ کتاب هدیه المهدویّه یا الهدایة المهدویّة فی ردّ البلیّیه اثر حاج ملاّ علی اصغر مجدالعلما ابن رجب علی یزدی اردکانی در طهران به سال ۱۳۲۵ هـ ق در ۲۶۳ صفحه به طبع رسیده است.
- ۲ \_ کتاب اسرار العقاید اثر میرزا ابوطالب ابن سیّد محمّد هاشم حسینی شیرازی است و در سنه ۱۳۲۴ هـ ق به طبع رسیده است.
- ۳ \_ فقره ای از آیه شماره ۱۱ در سوره حجرات (۴۹) است.
- ۴ \_ کتاب منهاج الطالبین اثر حاج حسین قلی داغستانی جدید الاسلام است که در بمبئی به سال ۱۳۲۰ هـ ق به ضیع رسیده است.
- ۵ \_ کتاب کشف الظلمة عن معتقدات البایّیه را حاج حسین قلی جدید الاسلام داغستانی نوشته و در سال ۱۳۲۴ هـ ق در بغداد به طبع رسیده است.
- ۶ \_ کتاب الشّمس المضیئنه اثر حاج محمّد خان کرمانی در تبریز به سال ۱۳۲۲ هـ ق در ۳۱۷ صفحه به ضیع رسیده است.



- ۷ - بیت سعدی در اواخر باب دوم در کتاب گلستان آمده است.
- ۸ - آیه ۴۹ در سوره دخان (۴۴) است.
- ۹ - کتاب مستطاب ایقان، طبع مصر، ص ۹۸ - ۹۹.
- ۱۰ - برای مطالعه شرح مذاکرات بهائیان در بیت کامران  
میرزا نایب السلطنه به ذیل «واقعه سال ۱۳۰۰» در  
کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی (لانگنهاین:  
لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۹۸۸ م) ص ۷۶ - ۸۹،  
اثر جناب روح الله مهرباخانی مراجعه فرمائید.
- ۱۱ - قسمتی از آیه شماره ۶۹ در سوره عنکبوت (۲۹) است.
- ۱۲ - نهج البلاغه، طبع بیروت، ۱۹۸۳ م، ص ۵۱.
- ۱۳ - نهج البلاغه، ص ۵۸.



# BAHÁ'Í STUDIES

Number 10

## DÍBÁCHIH

MÍRZÁ ABU'L-FADL GULPÁYIGÁNÍ

Copyright © 1996, 152 B.E.

ISBN 1-896193-14-5

Institute for Bahá'í Studies in Persian

P.O. Box 65600, Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada

Telephone (905) 628 3040 Fax (905) 628 3276